

## پارسایان

از: دکتر عزیزاله سلیم پور  
نیس - فرانسه

«در آن زمان دولت مرکزی با ترویج خرافات و حمایت از عملیات روحانیون مخالفتی نداشت و چون حسین آقا نیز خود فردی معتقد بود، تشریفات مذهبی در ایام عزاداری، روضه خوانیها، و دستجات سینه زنی در ایام محرم و غیره در خراسان و دیگر شهرستانهای کشور رواج کامل داشت بطوری که در ایام محرم و دهه عاشورا از طرف قزاقهای مقیم مشهد نیز دسته سینه زن در شهر حرکت می کرد و خود امیر لشکر نیز با پای برهنه گل بر سر و صورت خود می مالید و در پیش دسته قزاق حرکت میکرد و در مساجد و تکایا تظاهر به روزه داری می نمود. ولی بعد از چندی دولت در صدد جلوگیری از دخالت روحانیون در امور سیاسی و اجتماعی کشور برآمد و چون این گروه را مانع پیشرفت امور کشور تشخیص داده بود، رفته رفته از دخالت آنان جلوگیری بعمل آمد و از نفوذ روحانیون کاملاً کاسته شد.»

«در تهران روزنامه ناهید در یکی از شماره هایش شعری نوشته بود که موجب شد علما در تهران و ولایات علیه مدیر روزنامه تظاهراتی کنند و جداً از دولت بخواهند که مدیر روزنامه را مجازات کنند. البته این موضوع بهانه ای بود بدست روحانیون که می خواستند علیه وضعیت عملیاتی انجام بدهند. عده ای از علما و طلاب حوزه های علمیه در ولایات اجتماع نمودند و تلگرافهای تنفرآمیز به مرکز مخابره می نمودند و جداً مجازات میرزا ابراهیم خان، مدیر مجله ناهید را تقاضا میکردند.»

یکی از وقایع نوشته در این کتاب در مورد سرتیپ جان محمد خان فرمانده لشکر خراسان است که در واقع نشان میدهد وقتی در فرهنگی جان یک انسان ارزشی نداشته باشد گاهی چه صحنه های وحشتناک و خنده آور، نه ببخشید گریه آوری پیش می آید. (ص ۶۱ و ۶۲) سرهنگ نورالله میرزا تعریف میکند:

«... حضرت اجل «جان محمد خان» وقتی حرفهای مرا شنید با تغییر گفت، مگر نمیدانی که اینها باید ۷ نفر باشند که اعدام شوند. من هر چه التماس کردم که این یک نفر را یکی از برادرهای معزز مغضوب کسرکنید نشد. سردار یک نوکر مقرب داشت که او را هم بی جهت دستگیر کرده بودند ولی او تیرنه شده بود. وقتی حضرت اجل گفتند که باید حتماً ۷ نفر دار زده شوند گفتم قربان اگر ممکن نیست که ۶ نفر باشند پس اجازه بدهید همان گماشته سردار را نفر هفتم قرار بدهیم و این مرد درویش بیچاره آزاد شود. جان محمد خان با این تقاضای من موافقت کرد. فوراً به شهرستانی ابلاغ کردم آن گماشته را بجای آن برادر درویش سردار دار بزیند. همین عمل انجام شد و آن برادر مرخص شد و بیش از ۳۰ سال هم زندگانی کرد...»

\*\*\*

چند روز پس از بازگشتم به نیس، یعنی روز پنجشنبه ۱۸ ژانویه

همه چیز فراوان بود... قصابی اش، بقالی اش، مرغ فروشی اش، حمامش، همه چیز مرتب و منظم بود. وقتی همه رفتند همه چیز را بردند با خودشون. هر هفته نوبت یک کنیسا میشه... سه تا کنیسا را یکی کردیم... روی نوبت خونده میشه... اگر همه بودند همه کنیساها پر میشد و میخواندند... مجبور شدیم اینکار را بکنیم که توراتمون بجا باشه... مذهبمون بجا باشه... دور از خدا نشیم و دور از پیغمبرها نشیم.

\*\*\*

این بخش کوچکی از فیلم مستندی است که آقای رامین فراهانی در مورد یهودیان ایران تهیه کرده است و دوست دیرینه و عزیزم داریوش مجلسی از هلند برایم فرستاد و در بازگشت از لس آنجلس که برخی آنرا «ایران جلس» مینامند مرا تحت تأثیر قرار داد. سادگی کلام و لهجه یهودیان اصفهان در قسمتی از فیلم و عشق و علاقه آنها به سرزمینی که بیش از ۲۶۰۰ سال خانه آنان است هیجان انگیز بود بطوریکه داریوش روی تکه کاغذی که روی ویدئو چسبانیده بود نوشته بود: میدانم تو نیز مانند من با دیدن این فیلم اشک از چشمانت جاری خواهد شد. بحث در باره این فیلم شایسته مقاله جداگانه ایست که منظور امروز من نیست ولی به هر حال برای من که از «ایرانجلس» با وست وود و کتاب فروشی ها و صفحه فروشان و رستورانهای ایرانی و خصوصاً نوه های تازه از راه رسیده ام ناگهان جدا شده به کشور انتخابی ام فرانسه برمیگشتم، نوعی «تراترزیتون» پیوند دردناک بود.

\*\*\*

معمولاً من عادت دارم در سفرهای دور پس از صرف غذا بخواب میروم تا به مقصد برسیم. این بار هنگام رفتن، یکی از دوستان کتاب خاطرات روانشاد محمد ارجمند سرپرست تلگرافخانه مخصوص رضاشاه را که اخیراً در ایران بچاپ رسیده است بمن داده بود تا بدست یکی از خویشان مقیم امریکا برسانم. لذا فکر کردم چند صفحه ای از آنرا بخوانم و سپس بخواب بروم. اما این نشان به آن نشان، هنگامیکه آخرین صفحه این کتاب را میخواندم صدای مهماندار هواپیما را شنیدم که از رسیدن ما بفرودگاه لس آنجلس خبر میداد!

آری، کتاب گیرنده ای بود که برای ماها که با اغلب اسمها و قهرمانان کتاب آشنائی داریم جالب است. خصوصاً که از خلیقات و رفتار افرادی که اغلب قدرتی دارند، زیبا، بدون آرایش و هیچگونه تعصب سخن رانده است و خواننده را به اوضاع و احوال کشور و استفاده صاحبان قدرت از تعصب و خرافات برای روزی گرفتن از مردم نشان میدهد. مثلاً در صفحه های ۴۸-۴۹ به اشاره از مدت مأموریت خود در خراسان مینویسد:

نیز یک راه وجود دارد، دست ردّ و کوتاه نیامدن. بدون وقفه و ترحم باید با نفی گریبان و منکران جنایات نازی ها (هالوکاست) و انکار کنندگان واقعیت، انحراف مطلق روح و روان که شنیع ترین و پست ترین فرم آن یهودی ستیزی است جنگید.



\* \* \*

دو روز بعد این شانس تصمیم شد که از کنسرت ریتا بزرگترین و محبوبترین خواننده کنونی اسرائیل که در «کان» برگزار می‌شد بهره مند شوم.

در مورد صدا، زیبایی و درخشش در روی صحنه و هنر ریتا در انواع مختلف آواز، وارته اپرا کلاسیک، فولکلور، و بالاخره استعداد خدادادی ریتا روزنامه ها و رادیوها سخن ها رانده اند ولی شنیدن کی بود مانند دیدن. ریتا دختر هنرمند ایرانی - اسرائیلی را باید روی صحنه دید و صدایش را شنید.

پس از کنسرت از میان تمام بینندگان که آرزوی از نزدیک دیدن و گرفتن امضائی از او را داشتند، بخاطر خستگی فقط خبرنگار رادیو و من و برادرم را پذیرفت؛ میدانید چرا؟ چون ریتا خود زاده ایران است و ما را بخاطر ایرانی بودنمان پذیرفت. لحظات برهجان و خاطره انگیزی بود. ریتا و خواهرش میترا که مثل خود او زیباست فارسی را بسیار سلیس و کمی با لهجه یهودیان اصفهان صحبت میکنند. گویا با اینکه صبح زود میبایست برای کنسرت بعدی به گرونبل برود خستگی را با فارسی سخن گفتن از یاد برده بود. از هر دری سخن گفتیم و شیرینی صحبت او کم از جذابیت صدایش در هنگام آواز خواندن نبود.

گوئی دیگر در آن لحظات ریتا، آن ستاره درخشان و آن الماس متبلور که باعث غرور هر ایرانی در هر جای دنیا است نبود؛ دیگر از آسمانها بروی زمین آمده بود؛ خاکی شده بود و با ما بسادگی از هر دری سخن میگفت و با لهجه شیرینش با فروتنی و بدون هیچگونه کبر و غرور میگفت: «من یکی از نواده های یحزقل قصاب از محله یهودی نشین اصفهان، جویاره هستم.»

ملت فرانسه در مراسم باشکوه و استثنائی از قهرمانانی که دیرزمانی گمنام مانده، برخی از آنان هنوز ناشناخته مانده اند یعنی انسانهایی که در سیاهترین لحظات جنگ جهانی دوم با پنهان کردن یهودیان آنان را از مرگ حتمی نجات داده اند سپاسگزاری کرد و لوحه ای را بنام آنان در «پانتئون» جای داد.

پانتئون، آرامگاه بزرگترین و نام آورترین و شایسته ترین خدمتگزاران فرانسوی است که در بالای سردر بزرگ و باعظمت آن این جمله بچشم میخورد: «به مردان بزرگ - میهن حق شناس.» این بار ویکتور هوگو، ماری و ژولیو کوری و یا امیل زولا و ژان ژرس نبودند که در کاخ عظیم پانتئون جای میگرفتند. این بار افراد عادی و مثل من و شما بودند که بدون اینکه خود بدانند رفتاری قهرمانانه و انسانی داشته اند. تعداد فرانسویان که دولت اسرائیل به آنان عنوان «پارسایان» را داده است ۲,۷۲۵ نفر است که فقط ۲۴۰ نفرشان هنوز در حال حیانتند. متن سخنرانی ژاک شیراک و سیمون ویل در این مراسم را در شماره های بعد به خوانندگان عزیز پیام تقدیم خواهم کرد. در اینجا فقط به چند جمله از سخنرانی ژاک شیراک اشاره میکنم که خطاب به پارسایان و بازماندگان آنان گفت.

«پارسایان»، برادری و مسئولیت همگانی و بیوستگی که نمودار ذات آدمیت است را انتخاب کردند یعنی در مقابل وجدان و آزادی انتخاب میان خوب و بد.

امروز در این مکان که ملت فرانسه از بزرگان خود تکریم و آنان را مفتخر میکند، مراتب احترام و ستایش خود را نسبت به شما پارسایان ابراز میدارد. شما به ارزشهای معنوی، عالی و جهانی فرانسه که پایه و اساس هویت آنرا تشکیل میدهد شکل دادید. بخاطر وجود شما و بخاطر قهرمانان دیگر در قرنهای گذشته میتوانیم به تاریخمان افتخار کنیم.

ژاک شیراک رئیس جمهوری فرانسه در ۱۶ ژوئیه ۱۹۹۵ مسئولیت دولت ویشی و مارشال پتن که در آن زمان قدرت فرانسه را در دست داشت شناخت و قبول کرد و به فرانسویان اجازه داد تا تاریخ خود، حتی سیاهترین روزهای آنرا که همکاری دولت با رژیم نازی هیتلری بود رویاروی ببینند تا بتوانند آینده را روشن تر نگاه کنند. و اکنون با جاویدان کردن «پارسایان فرانسوی» آخرین صفحه این کتاب دوران سیاه را در تاریخ ثبت میکرد.

وی اضافه نمود، ما بیش از همیشه به پیام شما باید گوش فرا دهیم. نبرد برای مدارا و برادری، بر ضد یهودی ستیزی و نژادپرستی و هر گونه نژاد پرستی باید نبردی هر روزه و دائمی باشد. اگر آنتی سمیتیسم در سالهای ۱۹۴۰ - ۱۹۳۰ اینگونه افسار گسیخته تاخت، علتش را در محکوم نکردنش با انرژی کافی باید جستجو کرد. و اینکه آنرا عقیده ای میان سایر عقاید بشمار آورده و قبول کرده بودند.

این است درس آن سالهای سیاه. با افراتیون کنار آمدن، در واقع کودی است که برای رشد و نمو عقاید آنان تقدیمشان گردد و دیر یا زود بهای گران آنرا باید پرداخت. در برابر افراتیون امروز